

## تحلیل روایتگری صمد، یکی از رموز پدیدارشناختی رزم ایرانی

حمید عبداللهیان\*

E-mail: habdolah@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۸/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۲/۵

### چکیده

این مقاله به تحلیل پدیدارشناسانه روایتگری صمد شفيعی می‌پردازد. او که یکی از رزمندگان اهل تبریز بود، در اینجا به‌عنوان یک شخصیت منحصربه‌فرد و رزمنده ایرانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. وی در سال‌های نخستین جنگ عراق علیه ایران توانست (در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰) یکی از شبه‌ملودی‌ها و متون بی‌نظیر رسانه‌ای را در باب روایتگری تجربه جنگ انعکاس دهد. روایتگری او در نوع خود بی‌نظیر است، مقاله نشان می‌دهد که با تحلیل پدیدارشناسانه متن روایتگری او می‌توان به خصلت‌های خالص رزم ایرانی - که در گذر تاریخ ایران از چهار خصلت ۱. موحد بودن؛ ۲. تسامح و پهلوانی رزمندگان؛ ۳. تمدنی بودن؛ ۴. عشق به میهن بهره می‌برد - دست یافت. این مقاله در حوزه چندرشته‌ای علم ارتباطات و جامعه‌شناسی، به‌خصوص جامعه‌شناسی تاریخی، قرار می‌گیرد و مدعی است که با این‌گونه تحلیل‌ها می‌توان به برخی اصول زندگی و هویت ایرانی که برای بسیاری هنوز هم به شکل فرهنگ و تمدن و هویت معمایی مطرح است، پی برد. مقاله نشان می‌دهد چگونه رزم ایرانی به‌دنبال برجسته کردن افراد به‌عنوان قهرمان نیست، بلکه شکست‌ها و تجربه‌های تلخ گذشته سبب شده است تا رزم ایرانی، با تمسک به ایدئولوژی وحدت‌گرا و توسل به خصلت‌های پهلوانی و مهر وطن، هنوز در پی اثبات مشروعیت تمدن خویش باشد. عنصر شهادت، در این فرایند، ارزش فرافردی و فراقهرمانی دارد؛ چرا که درجه والایی از فداکاری را انعکاس می‌دهد که قهرمان زنده از قهرمانی کمتر دیده می‌شود و درست به همین جهت است که رزم ایرانی را باید رزم ایرانی نامیده و ما آن را درخور شناخت و ابزار بازسازی هویت و فلسفه ایرانی می‌دانیم. بنابراین، مقاله با بازسازی روش‌شناسانه رزم ایرانی در روایتگری صمد، روشی درخور توجه را برای شناخت جلوه ناشناخته رفتار رزم کردن در جنگ هشت‌ساله معرفی می‌کند. در این بازسازی، بیشتر بر تحلیل خصلت توحیدی رزم ایرانی تأکید خواهد شد.

**کلیدواژه‌ها:** رزم ایرانی، روایتگری صمد، پهلوانی، پدیدارشناسی، ایدئولوژی وحدت‌گرا، شهادت.

### مقدمه و طرح مسئله

این مقاله به تحلیل پدیدارشناختی روایتگری رسانه‌ای صمد شفیعی از جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران می‌پردازد و بر ویژگی توحیدی رزم ایرانی تأکید ویژه‌ای دارد. او یکی از رزمندگان اهل ارومیه (بندر شرفخانه) در جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران بود که در روزهای نخستین جنگ در نبرد خرمشهر حضور داشت و هنوز هم در قید حیات است (تصویر شماره ۱؛ همچنین بنگرید به تصویر شماره ۲ در ضمیمه). او در سال‌های اولیه جنگ (در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰) مصاحبه‌ای تلویزیونی انجام داد و متنی رسانه‌ای را پدید آورد که در انتقال تجربه جنگ، یکی از متون بی‌مانند بوده است. متن مصاحبه صمد شفیعی توسط محقق از صداوسیما تهیه شده. همچنین، این مصاحبه تحت عنوان نرم‌افزار ۲۱ و به مناسبت بیست‌ویکمین سالروز دفاع مقدس، توسط مرکز فرهنگی دفاع مقدس و بسیج دانشجویی دانشگاه‌های استان تهران منتشر شده است. متن این مصاحبه برای کشف رموز پدیدارشناختی و تاریخی رزم ایرانی مورد توجه این مقاله است. گفتنی است که با او در سال ۱۳۸۵ نیز مصاحبه‌ای انجام شد که نشان داد هرگز نمی‌تواند تجربه روایتگری‌اش را همچون تجربه زنده روزهای مقاومت در خرمشهر تکرار کند. همین نکته نشان می‌دهد که متن روایتگری او در زمان جنگ تا چه اندازه برای تحلیل‌های پدیدارشناسانه آیین رزم ایرانی اهمیت دارد.

تصویر شماره ۱: تصویر تلویزیونی صمد به هنگام شرح حوادث نبرد خرمشهر



از این جهت، هدف از این تحلیل معرفی رازهای پدیدارشناختی رزم از نوع ایرانی است که نویسنده معتقد است ریشه در تاریخ تعاملات اجتماعی، سیاسی و دینی مردم ایران داشته است و صمد، در بازتاب و بازنمایی شبه‌ملودرام (۱) آن، ناخواسته نقش تولیدکننده یک متن شاهکار رسانه‌ای - ارتباطی را به نمایش گذاشته است. این جنبه‌های زندگی و دفاع هشت‌ساله ایران، در دایره تحلیل‌های دانشگاهی و علمی مغفول مانده و نیازمند برخورد علمی و دانشگاهی محافل روشن‌فکری با آن است و این مقاله سعی دارد تا بخشی از این نیاز را برآورده سازد. در حوزه روشن‌فکری هنر و موسیقی به جنبه‌هایی از دفاع، به‌عنوان هنر زیرزمینی، پرداخته شده است، اما در حوزه‌های دانشگاهی کماکان باید روشن شود که ما به‌عنوان فعالان نهادهای دانشگاهی در حوزه علوم انسانی و ارتباطی، درباره یکی از این پدیده‌ها، یعنی روایتگری پدیدارشناختی، چه حرفی برای گفتن داریم.

از همه مهم‌تر آنکه مختصات رزم ایرانی تا به حال در پژوهش‌های علمی در ایران معرفی نشده و ممکن است در معرض خطر تأویل‌های شرق‌شناسان قرار بگیرد که نتیجه آن می‌تواند تقلیل‌گرایی روشن‌شناختی و نظری باشد و به معرفی نشدن خصلت‌های هویتی مردم ایران، همچون گذشته بینجامد. روایت‌گری صمد، به‌غیر از بخش‌هایی که او درباره حوادث جنگ گزارش می‌دهد، فاقد قابلیت‌های درک جهان‌شمول بوده، به‌شدت آمیخته به دلالت‌های نشانه‌شناختی است که تنها یک ایرانی آن‌ها را درک می‌کند. نکته دیگر آنکه التهاب‌ها و اضطراب‌های صمد به هنگام روایت کردن عنصر شهادت و روایت کردن فرایند شهید شدن هم‌زمانش و نیز التهاب‌ها و اضطراب‌های او در جریان روایت کردن سقوط خرمشهر، مقاومت در کوی ذوالفقاری آبادان و کمک به هم‌میهنان و هم‌زمان و بازتاب پهلوانی در هنر رزم کردن، از خصلت‌های منحصر به فرد صمد است؛ چرا که این‌گونه التهاب‌ها و اضطراب‌ها، ماهیت پدیدارشناختی حس نوستالژیک او را از فقدان هفده تن از هم‌زمانش و نیز حوادث دفاع مقدس و مقاومت ایرانی، نشان می‌دهد و تنها او (یا افرادی نظیر او) در این کره خاکی می‌توانسته‌اند چنین التهاب‌ها و اضطراب‌هایی را در آن شرایط انعکاس دهند. از این جهت، باید صمد شفيعی را یک عنصر پدیدارشناختی در نظر گرفت که درک ناب او از رزم ایرانی و پیامدهایش تنها توسط یک ایرانی و با ساووزکارهای بومی تفکر علمی و دانشگاهی می‌تواند مورد تحلیل قرار بگیرد تا دستخوش ناخالصی‌های تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه شرق‌شناسان نشود و ضمناً کمک کند تا هویت خود را به‌عنوان ایرانیان بهتر بشناسیم.

روش تحلیل در این مقاله مبتنی بر مبانی تحلیل چندرشته‌ای ارتباطات، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی تاریخی بوده، متشکل از تشریح بافت تاریخی رزم ایرانی، از گذشته تا امروز است. این روش کمک می‌کند تا از طریق آن، شخصیت پدیدارشناختی صمد از تفسیرهای تاریخی زدوده شود و ماهیت خالص پدیدارشناختی او برای آشکارسازی ویژگی‌های رزم ایرانی که در دوره معاصر اتفاق افتاده است مورد استفاده قرار گیرد. سپس جزئیات گزارشگری او دسته‌بندی و توصیف می‌شود تا خوانشی از روایتگری او انجام شود. چنین خوانشی فاقد تفسیرگرایی بوده، درعین حال انعکاس‌دهنده پاسخ به این سؤال است که چرا رزم ایرانی از چهار خصلت بارز: ۱. موحد بودن مبارزان؛ ۲. پهلوانی و غیرخشن بودن ریتوریک (لفظی) رزم؛ ۳. فداکاری برای میهن؛ ۴. تمدنی بودن آیین رزم، برخوردار بوده است (۲).

**ملاحظات نظری - معرفتی تحلیل پدیدارشناسی صمد: ایرانیگری و روایتگری صمد**  
 بحث را از اینجا آغاز می‌کنم که ابراهیمی (۱۳۸۷) معتقد است از لحاظ فلسفه زندگی، ایده واجب‌الوجود به ارسطو و یونان باستان مربوط است؛ درحالی‌که ایده فلسفی نور و النور به تاریخ زندگی در ایران مربوط می‌شود. این فلسفه بر پرستش خداوند تأکید دارد؛ خداوندی که منشأ نور، روشنی، زندگی و هستی است. این فلسفه، وجود را مقدم نمی‌دارد و وجود را وابسته به خداوند یکتا می‌داند. از آثار چنین رویکرد فلسفی‌ای همانا بزرگ داشتن حیات و بشردوستی و نیکخواهی است، اما در مقابل، برداشت‌های ارسطویی چنین رویکردی را از جامعه یونانی باستان نشان نمی‌دهد.

*به نظر برتراند راسل: در آثار ارسطو جای چیزی که می‌توان آن را نیک‌خواهی یا بشردوستی نامید خالی است. رنج‌های بشر تا آنجا که ارسطو از آنها آگاه است او را تکان نمی‌دهد. این رنج‌ها را از لحاظ عقلی به‌عنوان بدی می‌شناسد ولی هیچ نشانی در دست نیست از اینکه این رنج‌ها باعث نگرانی او می‌شوند.*  
 (راوندی، ۱۳۵۶: ۳۳۸)

راوندی (۱۳۵۶: ۳۳۹) می‌نویسد: «ارسطو انسان را حیوانی سیاسی می‌دانست». از این منظر، نوعی فقدان روحیه انسان‌گرایانه در فلسفه یونان باستان مشهود بوده است. بعدها چنین روحیه‌ای را مارتیندیل<sup>۱</sup> (۱۹۸۲) در شکل‌گیری تفکر اجتماعی برای کنترل بشر، به‌عنوان حیوانی اجتماعی که باید کنترل شود، توضیح می‌دهد. شکل‌گیری جریان‌های

1. Martindale

نژادپرستی و نازیسم و رخداد دو جنگ جهانی نیز در تحقق چنین برداشتی از انسان در فلسفه غرب تلقی می‌شود.

در مقابل، زمانی که امپراتوری هخامنشی باید در شکست پادشاه ماد (استیاگس یا آژی‌دهاک)، پایه‌گذاری می‌شد، (راوندی، ۱۳۵۶: ۳۸۱) دربارهٔ برخورد فلسفه ایرانی وحدت‌گرا با رقیب مغلوب چنین می‌نویسد:

*اتحاد و کمک کورش به پادشاه بابل موجب خشم استیاگس (آژی‌دهاک) گردید. وی کورش را به همدان فراخواند، لکن دعوت او اجابت نشد و پادشاه ماد تصمیم به تنبیه کورش گرفت، ولی در طی جنگ، استیاگس مغلوب و اسیر کورش گردید و کوروش با او به محبت و دوستی رفتار کرد و همدان را پایتخت و مرکز حکومت خود انتخاب نمود.*

مصادق‌هایی از این دست، هم توسط مورخان ایرانی و هم توسط مورخان غیرایرانی نیز مستند شده است که البته به مباحث این مقاله مربوط نیست و از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود (برای مثال نک: نادابو<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱). به‌هرروی و از این منظر، ایران تنها یک محل جغرافیایی نیست، بلکه یک تمامیت فلسفی در حوزهٔ ادارهٔ زندگی بوده و هست و آموزه‌های مختص به خود را دربارهٔ جهان و زندگی ارائه کرده و می‌کند.

از جهتی چنین خصلتی، تمدنی و مثبت بوده، از جهت دیگر، دانستن فلسفه ایرانی خیلی سخت است؛ چرا که قهرمانان علم و فلسفه در چنبره تغییرات گرفتار مانده، در آن گم شده‌اند و هرگز استمرار و تداوم در آن‌ها دیده نمی‌شود. تاریخ ایران مملو از اسطوره‌ها و افسانه‌ها و قهرمانان نمادین و رمزهای ناپیدا و ناگشوده است و درعین حال، استمرار در تفکر قهرمان‌زایی دیده نمی‌شود. حداکثر پذیرشی که صورت می‌گیرد این است که قهرمانان زیادند، اما درعین حال بر گمنامی آن‌ها نیز تأکید می‌شود. این موضوع برخلاف معرفی قهرمانان در تاریخ غرب است. سؤال این است که چرا ما ایرانیان قهرمانی را در فرایند هویت‌سازی خود به اندازه پهلوانی ارج نمی‌نهیم؟

البته، نباید فراموش کرد که چند فرصت تاریخی برای ایران اتفاق افتاد که می‌توانست تاریخ ثبت رفتار قهرمانی را تغییر دهد. یکی از این فرصت‌ها در قرن ۱۴ تا ۱۷ میلادی توسعهٔ نسبی اقتصادی را فراهم آورد، اما تداوم نیافت، تا اینکه فرصت دوم در فاصلهٔ زمانی آغاز جنگ عراق علیه ایران، یعنی از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ فراهم شد. سؤال فلسفی و فلسفهٔ زندگی همهٔ تاریخ ایران همواره این بوده است که چهرهٔ پدیدارشناختی

1. Nadabo

رزم ایرانی و خصلت‌های قهرمانی که نشان‌دهنده فلسفه نور و النور باشد کدام است؟ ما در این مقاله به این مسئله می‌پردازیم. برای فراهم آمدن چنین شناختی، بایستی از قالب‌های نظری ویژه‌ای استفاده کرد که در ادامه به آن‌ها می‌پردازم.

در سال‌های اولیه جنگ عراق علیه ایران بود که یکی از روزها، تلویزیون ایران جوانی تبریزی را به نام صمد به تصویر کشید که با حرارتی بی‌مثال، روایت رزم ایرانی را ارائه می‌کرد. در همان زمان چهره و نحوه گفتار و روایتگری او نظر بسیاری از مردم عادی و به‌خصوص کارشناسان دانشگاهی را به خود جلب کرد، اما صمد حداقل دو شخصیت را از لحاظ علم ارتباطات و نشانه‌شناسی تاریخی و روایت‌شناسی پدیدارشناسانه از خود به‌جای گذاشته است که نقش هریک برای تحلیل ما در اینجا باید از هم متمایز شود:

۱. روایتگری یک رزمنده مسلمان ایرانی که فرصت روایت را تصادفاً پیدا کرده بود.  
 ۲. یک رمز نشانه‌شناختی برای تاریخ ایران که در فرایند روایتگری او جنبه پدیدارشناختی رسانه‌ای منحصربه‌فردی پیدا کرد که در تاریخ جنگ‌ها و گزارش‌های رسانه‌ای به‌جز چند نمونه از آن سراغ نداریم. شخصیت اول که بر تصادفی بودن روایتگری تأکید دارد، نمی‌تواند درست باشد؛ چرا که شواهد جنگ هشت‌ساله مملو از حضور چنین شخصیت‌هایی بوده است. پس باید نکته دیگری در این روایتگری نهفته باشد که آن را از نظر تاریخی ماندگار و از نظر علم ارتباطات و جامعه‌شناسی مستلزم مطالعه کرده است. بر این اساس، آنچه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود همین شخصیت دوم است که هم از لحاظ تاریخی، هم از لحاظ نشانه‌شناختی، هم از لحاظ اسطوره‌شناسی و هم از لحاظ ارتباطی و پدیدارشناسی رزم ایرانی اهمیت دارد. صمد از لحاظ نظری به بسیاری از پرسش‌های ایرانیگری پاسخ داده است که ابراهیمی (۱۳۸۷) بخشی از آن را در تداوم موحد بودن عنصر و شخصیت ایرانی در تاریخ ایران، پیش و پس از ورود اسلام به ایران توضیح داده است.

برطبق نظر ابراهیمی (۱۳۸۷)، احترام ایرانیان باستان به آتش، برخلاف تصور بسیاری از تاریخ‌نگاران، بیانگر پرستش آتش از سوی ایرانیان نبوده است، بلکه بیانگر نگاه رمزآلود و نشانه‌شناختی ایرانیگری به عنصر موحد بودن و تفکر توحیدی بوده است؛ چرا که آتش در تفکر ایرانیان قبل از اسلام هم تولیدکننده نور بوده است و هم جهت حرکت آن به سمت بالا بوده و هم آتش و نور نشانه‌های فداکاری به‌منظور تولید گرما بوده‌اند. از این گذشته، آتش دارای چندین خاصیت دیگر بوده است که باید مورد احترام، و نه مورد پرستش، قرار می‌گرفت (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: زرین‌کوب، ۱۳۶۴).

ابراهیمی (۱۳۸۷) معتقد است در نقطه مقابل فلسفه ایرانی، ارسطوی یونانی قرار دارد که واجب‌الوجود را طرح می‌کند که غایتی هستی‌شناختی و ملموس را در جهان و زندگی آشکار می‌کند. بر این اساس، ایران‌نگری پیرو نور و النور بوده است که نه تنها غایتی الهی و وحدت‌گرا داشته، بلکه تداوم آن پیروی بی‌چون‌وچرای ایران‌نگری از دین اسلام و فلسفه «الله نور السموات و الأرض مثل نوره کمشوه فیها مصباح...» (سوره نور، آیه ۳۵) را به دنبال داشته است. این یافته‌های فلسفی و اعتقادی، ما را به تدریج آماده می‌کند که پاسخ «ایران‌نگری تاریخی چیست» را بهتر ردیابی کنیم، اما یکی از ابزارهای فراهم آوردن چنین پاسخی، به نقش انسان‌ها و تولیدات روشن‌فکری آن‌ها، هرچند توسط انسان‌هایی معمولی نظیر صمد نیز مربوط بوده است.

باومن<sup>۱</sup> (۱۹۹۲: ۱) در این باره جمله بسیار جالب توجهی در خصوص ناپیدایی عنصر روشن‌فکری در تاریخ دارد؛ در عین حال که معتقد است روشن‌فکران بیشترین تأثیر را در تاریخ از خود به جای گذاشته‌اند. وی توصیه می‌کند که باید رد پای روشن‌فکری را در تاریخ جست‌وجو کرد؛ چرا که چندان آشکار نیست. از ترکیب بحث منطقی باومن و بحث ابراهیمی باید به این پرسش پاسخ دهیم که این ایران‌نگری موحد و تأثیر روشن‌فکری‌اش را چگونه باید در تاریخ معاصر پیدا و تحلیل کرد؟

من در این مقاله به شخصیت صمد، رزمنده آذربایجانی، می‌پردازم که نمایی تلویزیونی اما پدیدارشناختی در سال‌های اولیه جنگ از خود به جای گذاشت. به نظر من، تحلیل پدیدارشناختی صمد ما را قادر می‌سازد تا برای پرسش‌های بالا پاسخ‌های مناسب علمی فراهم کنیم، اما برای فراهم آوردن پاسخ باید ابتدا نکات مبهم روشن شود. اول اینکه باید روشن شود که چرا من در اینجا از مفهوم «رزم ایرانی» استفاده کرده‌ام؟ این نکته، یک نکته روش‌شناختی در شناخت صمد به‌عنوان یک موجودیت پدیدارشناختی است؛ کسی که به‌عنوان یک فرد مطرح نیست، بلکه به‌عنوان یک شخصیت که تاریخ گذشته ایران و فلسفه ایرانی را به نمایش می‌گذارد مد نظر من بوده است.

اما قبل از ورود به تحلیل باید این نکته نیز روشن شود که صمد فارغ از تأملات زندگی روزمره که در پشت جبهه‌ها جریان داشت، و فارغ از ملاحظات زیستی نظیر صیانت از ذات، مد نظر است. اگر صمد با دخالت این‌گونه ملاحظات به روایت رزم می‌پرداخت از خصلت یک موجودیت یا هستی پدیدارشناختی خارج و به عنصر تولید گفتمان رزم تبدیل می‌شد. چنین استحالته‌ای سبب می‌شد که صمد خلوص و ناب بودن

1. Bauman

را از خود دور کرده، به تولیدکننده و یا بازتولیدکننده روابط قدرت و افزایش دهنده عناصر ایدئولوژی مبارزه تبدیل بشود. چنین استحالتهای سبب می‌شد که نتواند در انعکاس حس رزم ایرانی موفق عمل کند. همچنین و با نگاهی به نظریات بارت<sup>۱</sup> (۱۹۷۷: ۱۶۵ و ۱۶۶)، دخالت عناصر غیرپدیدارشناختی سبب می‌شد تا صمد به اسطوره‌ای تبدیل بشود که رزم را در موقعیتی تقلیل‌گرایانه، به مثابه دفاع مقطعی از منافع کشور طبیعی جلوه دهد. گرچه چنین روایتگری تقلیل‌گرایانه‌ای نیز درخور تأمل است، اما دربرگیرنده همه جنبه‌های دخیل در شناخت رزم ایرانی نیست.

در هر صورت، سنت پدیدارشناختی روایتگری صمد فراتر از روایت کردن اسطوره‌سان رزم در زمان معاصر بوده است و باید آن را به‌طور هم‌زمان یک عنصر پدیدارشناختی رزم ایرانی و یک عنصر ایرانیگری تاریخی در نظر گرفت. از یک‌سو، التهاب‌ها و اضطراب‌های روایتگری صمد همان عناصری هستند که تجربه ناب پدیدارشناختی صمد را آشکار می‌کند و ازسوی دیگر، تساهل و اغماض‌گری یک موحد آرمان‌گرای ایرانی را که نمی‌خواهد رزم را نبردی بی‌رحمانه قلمداد کند و هدفش تنها نبرد خونین باشد، انعکاس می‌دهد. بنابراین، صمد و روایتگری او از رزم، یک پدیده گفتمانی و یا بخشی از گفتارهای گفتمانی (میلز، ۱۳۸۲) نیست، بلکه یک پدیده پیچیده پدیدارشناختی ناب در رزم ایرانی است که زمان را مسخر پیچیدگی و تراکم اطلاعات تاریخی از ایرانیگری و توحید ناب کرده است.

ازاین جهت، صمد و روایت‌شناسی او را نباید از منظر گفتمانی تحلیل کرد؛ چرا که تحلیل گفتمان نمی‌تواند شناخت جدیدی را از ماهیت این پدیده آشکار کند؛ مگر آنکه صرفاً نتیجه بگیریم که شناختی ساده از این رزم فراهم می‌آید که در آن یک جوان ایرانی نیز برای دفاع از اعتقادات و میهن خویش به جنگ رفته بوده و در یک فرصت تلویزیونی توانسته است تجربه‌ای را که بر او گذشته بود آشکار کند.

حال بهتر روشن می‌شود که چرا ابتدا باید بدانیم مختصات رزم ایرانی چیست که چنین شخصیت پدیدارشناختی‌ای را تولید و یا بازتولید کرده است؟ به همین دلیل در ادامه بحثی تاریخی را درباره رزم ایرانی ارائه می‌کنیم تا امکان تاریخ‌زدایی از شخصیت پدیداری شناختی صمد فراهم شود.

---

1. Barthes



## قواعد خوانش تاریخ: بازگشتی تاریخی به عنصر ایرانیگری و ربط آن به آیین کشورداری و رزم کردن

بقایای شهر سوخته، بقایای دشت قزوین، بقایای موجود در اطراف شهر رودبار که در سال ۱۳۸۷ اکتشافات آن صورت گرفت، و نیز بقایای تمدن جنوب و جیرفت و غرب کشور، همگی نشان می‌دهد که برطبق آخرین تخمین‌ها، سرزمین ایران و اقوام آن در اولین گزارش‌های تاریخی باید بین هفت تا نه هزار سال پیش به یکدیگر پیوند خورده باشند تا اولین اجتماع ایرانی شکل بگیرد. تا قبل از این زمان قبایل و اجتماعات متحرک در فلات ایران پراکنده بودند، اما رد پایی از اجتماع بزرگ ایرانی گزارش نشده است. بر این اساس، جلوه‌های تمدنی و سازمان‌یابی اجتماعی در فلات ایران، اولین بار به‌طور منسجم در شکل‌گیری دولت ماد متبلور شد (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به راوندی، ۱۳۵۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴). ساختار اجتماعی جامعه ماد اولاً عشیره‌ای و ثانیاً متأثر از پیوند خوردن قبایل متعدد بود. از این نظر، دولت ماد دولتی تکثرگرا و ساختار قدرت و ساختار دولتی و حکومتی و اداری آن هرمی شکل بود که در رأس آن رئیس مشورتی قبایل متحد قرار داشت و با توافق لایه‌ها و سطوح پایینی گروه‌های خرد فعال در قاعده هرم و نیز موافقت افراد و گروه‌های منسوب به لایه‌ها و سطوح میانی، و سرانجام افراد و رؤسای منسوب به لایه‌ها و سطوح بالایی، به قدرت دست می‌یافت (برای مطالعه بیشتر بنگرید به زرین‌کوب، ۱۳۶۴).

برای روشن شدن قواعد رزم ایرانی و ربط آن به خصلت‌های پدیدارشناختی رزم ایرانی - که برای بحث‌های این مقاله نه تنها اهمیت نظری، بلکه اهمیت روش‌شناختی دارد - باید تاریخچه کوتاهی از ترکیب اصول فلسفه زندگی در تاریخ ایران را ارائه کنیم. سرزمین ایران نیمه‌خشک اما به دلیل همین خصلت مورد توجه سایر قبایلی بود که می‌بایست از گزند سرمای هوا، حداقل در فصول سرد، به فلات ایران روی می‌آوردند. از این جهت دولت ماد می‌بایست از حالت عشیره‌ای و شبانی به حالت دولت سنتی قدرتمندی تغییر ساختار می‌داد که علاوه بر تکیه بر کشاورزی و توسعه شهرهای سنتی، سه وظیفه مهم را در قبال تابعان خود انجام می‌داد: ۱. تأمین امنیت پیروان در مقابل هجوم اقوام همجوار؛ ۲. سازمان‌دهی اداری - نظامی دولت ماد به نحوی که نیازهای زندگی در شرایط آب‌وهوایی نیمه‌خشک به مخاطره نیفتد؛ ۳. فرایند تصمیم‌گیری‌ها شامل آرای همه قبایل باشد.

بر این اساس باید این نظریه را پذیرفت که ساختار اجتماعی جامعه ماد و ساختار

حکومتی آن متأثر از نوعی پاتریمونیا لیزم عشیره‌ای و سنتی بود (۳)؛ چرا که ساختار عشیره‌ای پدرسالاری مادها، بعد از تشکیل اجتماع کلان ایرانی، بدون تغییر ماهوی، عیناً در ساختار حکومتی - اداری و نظامی - سیاسی مادها نهادینه شده بود. چنین ساختاری را کمتر می‌توان در سایر اقوام ایرانی که در همان عصر در فلات ایران حضور داشتند، یافت و به همین دلیل مادها بودند که قابلیت دولت‌سازی را تحقق بخشیدند. در عین حال باید اشاره کنم که خصلت پاتریمونیا لیستی دولت و اجتماع ماد بعدها به پارت‌ها و پارس‌ها نیز سرایت کرد و برای اولین بار پس از تمدن فراعنه در مصر، جامعه تمدن محور ایرانی در دولت هخامنشی (۵۷۰ تا ۵۵۰ سال قبل از میلاد) بر اساس اصول پاتریمونیا لیزم عشیره‌ای پیشرفته‌تر از مادها شکل گرفت؛ چرا که پدرسالار تنها مبنای اقتدار را خانواده حاکم قرار نداد بلکه از سایر نیروها نیز استفاده می‌کرد و در قبال خدماتشان به آن‌ها پرداخت هم می‌کرد که در آن زمان پدیده منحصر به فردی قلمداد می‌شد. اما باید توجه داشت که در زمان هخامنشیان سه عنصر مهم به جامعه ایرانی اضافه شده بود: ۱. تمدنی بودن جامعه هخامنشی بر اساس اصول امپراتوری جهان‌گستر؛ ۲. غیرعشیره‌ای شدن نظام اجتماعی و سیاسی آنان؛ ۳. توحیدی شدن تدریجی نظام اعتقادی اجتماع ایرانی. باید توجه داشت که اگر پاتریمونیا لیزم مادها تعیین‌کننده نظام اخلاقی جامعه مادها بود، در زمان هخامنشیان و به دلیل شکل‌گیری تمدن ایرانی، دیگر تنها پاتریمونیا لیزم نمی‌توانست اخلاق زندگی را تعیین کند. در اینجا بود که فلسفه ایرانی برای اولین بار در سطحی ساختارمند به تدریج از ایدئولوژی وحدت‌گرایی زرتشتی کمک گرفت تا اصول فلسفه زندگی و تمدن ایرانی را به کمک دو عنصر پاتریمونیا لیزم سنتی و ایدئولوژی وحدت‌گرایی زرتشتی تنظیم کند. به عنوان مثال، اصول کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک در شیوه و کنش سیاسی مرسوم شد و اهورامزدا به عنوان قوه ماورایی مورد پذیرش قرار گرفت و در آیین رفتاری حکومت مورد تأکید قرار گرفت.

هرزفلد<sup>۱</sup> (۱۹۴۷) و زاهینر<sup>۲</sup> (۱۹۶۱) زمان حضور زرتشت را ۶۲۸ تا ۵۵۱ قبل از میلاد حضرت مسیح تخمین می‌زنند. سایر منابع نیز تاریخی ما بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح را ذکر می‌کنند و زرین‌کوب (۱۳۶۴: ۵۰ و ۵۱) استدلال می‌کند که زرتشت در اوایل هزاره نخست قبل از میلاد متولد شده است (۴). به هر صورت، همه این تخمین‌های تاریخی با ظهور و شکل‌گیری سلسله هخامنشیان همخوانی دارد. مهم‌تر

1. Herzfeld

2. Zaehner

آنکه هخامنشیان اولین ساختار حکومتی را بعد از فراغنه در تاریخ جهان به نمایش گذاشتند که دارای نظام اجتماعی، سیاسی و حکومتی بود و گرچه احتمالاً اولین پادشاهان هخامنشی از آیین زرتشت پیروی نمی‌کردند، آیین توحیدی و موحدگرایی، تأثیر خود را بر نظام اجتماعی - سیاسی آن دوران گذاشته بوده است. زرین‌کوب (۱۳۶۴) نیز همین برداشت را از مادها و پارس‌هایی که در غرب ایران حضور داشتند ارائه می‌کند و معتقد است آموزه‌های زرتشت اگرچه در شرق ترویج می‌شد، در غرب ایران نیز از آن‌ها پیروی می‌شد.

*باری، دنیای شرق ایران، که یک‌چند بعد از دوران زرتشت و ویشتاسپ با قلمرو مادی‌ها ارتباط یافت و سرانجام در جزو قلمرو پارسی‌ها درآمد، حق فرمانروایی حکام و امرای محلی خویش را ناشی از تأیید ایزدی می‌دانست که آن را فره ایزدی یا فره کیانی می‌خواند. اینکه هخامنشی‌ها نه لقب کی را بر عنوان‌های خویش و نه فره کیانی را به وجود تأکید بر تأیید اهورامزدا، مستند حق فرمانروایی خویش شمردند نشان می‌دهد که این عنوان به فرمانروایان محلی دنیای شرق ایران و پادشاهان کاهن‌پیشه آن نواحی اختصاص داشت (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۶۱).*

در اینجا وارد بحث اساسی رزم ایرانی می‌شویم، اما برای رسیدن به این بحث تاریخچه بالا را ذکر کردم تا مخاطب بهتر متوجه شود که مقاله به دنبال چه منطقی است تا مسئله رزم ایرانی و پدیدارشناسی صمد را تحلیل کند و به سرانجام برساند. ادعای مقاله این است که شکل‌گیری اصول فلسفه زندگی ایرانی از اوایل تاریخ مکتوب - که به شکل‌گیری دولت ایرانی در سال‌های ۵۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح (ع) بر می‌گردد، اخلاق گرا بوده و نور را مظهر و نماد اراده خداوند واحد می‌دانسته است. این ادعا به این دلیل مطرح می‌شود که پاتریمونیالیزم مادها (یعنی حتی قبل از هخامنشیان) که متأثر از حاکمیت پدرسری و پدرسالاری بود برای شخص حاکم این قاعده اخلاقی را به وجود آورده و نهادینه کرده بود که از خشونت بی‌قاعده غیراخلاقی و کشتار و خون‌ریزی‌ای که هراکلیتوس، تراسی ماخوس و پلی بیوس در عهد یونان باستان، و ماکیاولی، ژان بُدن و توماس هابز در تاریخ میانه و در تجربه تاریخ انسان در غرب یافته بودند، جلوگیری کند (نک: مارتیندیل<sup>۱</sup>، ۱۹۸۲). به همین دلیل، کتیبه‌های باقی‌مانده و اسناد تاریخی نشان می‌دهد که از همان زمان مادها و بعدها حاکمان سیاسی مستقر در ایران، همیشه باید آیین حکومت پدرسروانه را فرامی‌گرفتند. کودکان نیز بر اساس

1. Martindale

همین آیین تربیت می‌شدند. نکته جالب توجه در این فرایند این بود که مذهب و ایدئولوژی زرتشت به هم گره خورد تا نوع جدیدی از تمدن در آن زمان شکل بگیرد که آیین توسعه تمدنی خود را بر دو اصل استوار کند:

۱. توسعه امپراتوری هخامنشی بر اساس تحت انقیاد در آوردن پاتریمونیاالیستی تمدن‌های هم‌جوار. به همین دلیل است که در تاریخ توسعه‌طلبی‌های امپراتوری هخامنشی و در داستان‌های مردمی (فولکلور)، گزارش‌چندانی درباره خون‌ریزی و کشتار بی‌قاعده مشاهده نمی‌شود. برعکس، اکثر گزارش‌ها نشان می‌دهد که توسعه‌طلبی بر اساس تحت انقیاد در آوردن پدروورانۀ اقوام رقیب صورت می‌گرفته است (بنگرید به مباحث مربوط به پهلوانی، خطیبی، ۱۳۸۷). حاکمان هخامنشی در بسیاری از نبردها و پس از غلبه بر رقیبان، والیان شهرها و نواحی همان مناطقی را که تسخیر شده بودند دوباره به کار می‌گماردند (راوندی، ۱۳۵۶: ۳۸۱). البته، تنها شرط آن‌ها برای ادامه کار این والیان این بود که از امپراتوری هخامنشی پیروی کنند. بنابراین، نطفه‌های فلسفه رزم ایرانی در این زمان، بر اساس جلوگیری از خون‌ریزی و گسترش ایده اغماض، تسامح و تکثرگرایی شکل گرفت و قوام یافت.

۲. پیدایش و گسترش ایده توحید و اعتقاد به خدای واحد. راوندی (۱۳۵۶: ۳۸۱) در این باره چنین می‌نویسد: «قدیمی‌ترین لوحه و یادگاری‌ای که از عهد هخامنشی به دست ما رسیده است: این سرزمین پارسیان که من مالک آنم دارای اسبان نیک و مردان نیک است. خدای بزرگ اهورامزدا آن را به من داد. من پادشان این سرزمینم». علاوه بر این، سه عنصر گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک، مبنای زندگی اخلاق اجتماعی امپراتوری، به‌خصوص در دوره‌های پایانی آن بود و حاکمان و مردم عادی پرده‌پوشی نمی‌کردند که باید این اخلاق را در زندگی روزمره به کار بگیرند. چنین آیین تمدنی، در مسیر توسعه خود باید برطبق فرمول توسعه تمدنی خویش با امپراتوری یونانی که ایده وحدت‌گرا را محترم نمی‌شمرد، برای تحت انقیاد در آوردن نشان وارد معارضه می‌شد. بالاخره در زمان داریوش سوم (سال ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح) لشکر ایران و پس از نبردهای مکرر با یونان از امپراتوری یونان شکست می‌خورد و ایده توحیدگرای ایرانیان از فرایند و جریان حکومت کردن در جهان باستان رخت برمی‌بندد (نک: زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۲۱۰-۲۰۱).

در همان دوران، خشونت چنان در امپراتوری یونان بالا می‌گیرد که هنگامی که حضرت مسیح (ع) با ایده پیامبر صلح‌طلب به جامعه اروپای آن زمان معرفی می‌شود،

به سرعت مورد استقبال قرار می‌گیرد. اما آنچه برای ما در این مقاله مهم است این است که ایران و ایران‌گرایی حالا باید با آمیزه‌ای از شکست‌های دوره باستان و تجربه حاکمیت یونانی که ایده وحدت‌گرای ایرانی را دچار خدشه کرده بودند، زندگی را ادامه می‌داد. این وضع ادامه یافت تا اینکه ساسانیان که ناخالصی‌های ایدئولوژیک چنین وضعیتی را با خود برای حکومت کردن حمل کرده و به کار می‌گرفتند، سرانجام آن قدر به تابعان و مردم ایران در آن زمان فشار اقتصادی و اجتماعی وارد آوردند که ایرانیان با شنیدن آوای وحدت از سوی اسلام، در ۶۴۲ میلادی، یعنی تقریباً هفت قرن بعد از تولد مسیحیت، به آیین وحدت‌گرای جدید اسلام گراییدند.

باید توجه داشت که عواملی نظیر ازهم‌پاشیدگی‌های درونی ایران و نیز این واقعیت که دین جدید در حال بازسازی و نهادینه کردن خود در جوامع متعدد بود، دست به دست هم دادند تا ایران در سال ۱۴۹۹ میلادی، یعنی ۸۰۰ سال بعد از ورود اسلام به ایران، قوام حکومتی ایرانی را بار دیگر در دوره صفویه تجربه کند. در این میان فلسفه ایران‌گرایی وحدت‌گرا با مسلک پهلوانی دو جهت‌گیری جالب توجه پیدا می‌کند:

۱. بخش اسطوره‌ای و پهلوانی آن را فردوسی در قالب سروده‌های حماسی - که نوستالژی وطن مجروح در آن موج می‌زند - وارد ادبیات ارزشی و هنجاری و عرف زیست و جهان‌زیسته ایرانی می‌کند؛ ۲. بخش عرفانی آن را مولوی وارد گفتمان اخلاقی و توحیدی می‌کند. بعدها در تاریخ می‌بینیم که این دو جریان، توأمان به شکل‌گیری و ساختن اصول رزم ایرانی با محتوای دینی و مرام پهلوانی کمک می‌کنند. بی‌دلیل نیست که این دو جریان هنوز هم تا این حد قدرتمندانه، گفتمان هویت ایرانی را زنده نگه داشته‌اند. ابراهیمی (۱۳۸۷) نیز چنین تداومی را در اسطوره‌سازی‌های فردوسی ردیابی می‌کند (نک: سرخوش کرتیس، ۱۳۸۶). بیگی حبیب‌آبادی (۱۳۸۳) در حاشیه برگزاری همایش شعر دفاع مقدس در اهواز، و در گفت‌وگو با خبرنگار ایرنا چنین می‌گوید: «این حماسه گاه به شکل بیانیه علمی در قالب شاهنامه و گاهی به شکل حماسه، مانند دفاع مقدس، نمود عینی می‌یابد و نباید فراموش شود». البته او به عنصر دینی حماسه نیز اشاره می‌کند و معتقد است حماسه ایرانیان چون با دین‌مداری همراه است بنا بر این ماندگارتر است (بیگی حبیب‌آبادی، ۱۳۸۳). اشعار شاهنامه مملو از چنین برداشت‌های حماسی و خداپرستی ایرانیان است. نفیسی (۱۳۷۹: ۱۱) در گزیده‌هایی از اشعار شاهنامه نیز بر همین خصلت‌ها اشاره می‌کند و معتقد است هر پادشاهی که به قدرت می‌رسیده اول بر اعتقاد به خدا تأکید داشته است:

که در هفت کشور منم پادشاه  
به فرمان یزدان پیروزگر

به هر جای پیروز و فرمانروا  
به داد و دهش تنگ بسته کمر

در شرح آیین پهلوانی نیز شاهنامه چنین می‌سراید (نقل از: سرخوش کرتیس، ۱۳۸۶: ۳۵):

پژوهنده نامه باستان  
چنین گفت کآیین تخت و کلاه

که از پهلوانی زند داستان  
کیومرث آورد کوبود شاه

سرخوش کرتیس (۱۳۸۶) در شرح اسطوره‌های ایرانی، همچنین به سایر خصلت‌های رزم ایرانی از جمله نبرد خیر و شر اشاره دارد و اغلب نقل‌هایش از شاهنامه است. این موضوع حاکی از ریشه‌دار بودن آیین یکتاپرستی در هنگامه رزم ایرانیان بوده است.

به هر جهت، در سال ۱۷۳۶ میلادی رژیم صفویه نیز سرنگون شد و دوره غم‌بار ناکامی‌ها مجدداً آغاز شد تا ایران با تجربه شکست‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۶ در قرن نوزدهم میلادی، و تحمیل عهدنامه‌های خفت‌بار و جدایی بخش‌هایی از سرزمین ایران، نتواند رزم ایرانی و قواعد آن را مجدداً در یک فرصت تاریخی دیگر به نمایش بگذارد. ایران با چنین وضعیتی وارد تاریخ مدرن شد و یکپارچگی ملی، به‌جز در دوره انقلاب مشروطه و دوره کوتاه حاکمیت دولت مصدق، فراهم نشد تا آیین رزم ایرانی به شکل تمام‌عیار، آن‌چنان‌که در دوره باستان رخ داده بود، بار دیگر محقق شود. باید دقت کنیم که در قرن بیستم میلادی، ایران باید با مسائل مدرنیسم نیز دست‌وپنجه نرم می‌کرد و به همین دلیل عناصر دیگری همچون غرب‌گرایی و روشن‌فکری به هویت ایرانی افزوده شد که آشکار شدن رزم ایرانی را هرچه بیشتر از پیش پیچیده می‌کرد، اما ما در اینجا فقط به چگونگی پیدایش رزم ایرانی در دوره بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ می‌پردازیم؛ چرا که این مقاله مجال بحث درباره همه این مسائل را دارا نیست.

به هر جهت، با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و تعرض عراق به ایران در شهریور ۱۳۵۹، باید از سه عنصر ارزشمند فلسفه زندگی ایرانی پاسداری می‌شد؛ یعنی از: ۱. اخلاق ایدئولوژیک وحدت‌گرا؛ ۲. عناصری همچون پهلوانی و شهادت؛ ۳. محدوده‌های مرزی تمدنی - میهنی.

در اینجا لزومی ندارد که مقاله وارد مبحث تحلیل نقش رهبری دینی و آیین دین اسلام بشود؛ چرا که اولاً در حوزه تخصصی نویسنده قرار ندارد و ثانیاً مسئله مورد نظر در این مقاله تنها تحلیل پدیدارشناختی روایتگری صمد و رزم ایرانی است، اما آنچه برای من در این تحلیل اهمیت دارد این است که نشان دهم چگونه رزم ایرانی با اصول

اخلاقی - تاریخی خود، مجدداً در جنگ ناخواسته هشت‌ساله، به شکلی پالایش یافته و بازتولید شد. برای ارائه چنین تحلیلی ابتدا لازم است نکات روش‌شناختی مشاهده‌ی روایتگری صمد را روشن کنیم.

### ملاحظات روش‌شناسی تحلیل رزم ایرانی

برای تحلیل ویژگی‌های تاریخی رزم ایرانی که پیش‌تر ذکر شد، یا باید از روش‌های معمول شناسه‌های تاریخی رزم و تحلیل آن‌ها استفاده می‌کردم و یا به جست‌وجوی شخصیت و یا شخصیت‌هایی برمی‌آمدم که عناصر رزم ایرانی را به شیوه پدیدارشناختی آشکار می‌کردند. برای این منظور، فن روایتگری پدیدارشناسانه صمد را انتخاب کردم که الف) هم خصلت روایتگری حافظه تاریخی و جمعی ایرانیان را؛ ب) هم خصلت زندگی‌نامه خودنوشت «خود» صمد را؛ ج) هم خصلت زندگی‌نامه هم‌زمان صمد را؛ و ه) هم گزارشگری رسانه‌ای رزم را در یک‌جا منعکس می‌کرد.

پدیدارشناسی را من در اینجا به معنای کنار گذاشتن تفسیرها و آمیختگی‌های تجربیات تاریخی‌مان، و نیز کنار گذاشتن ایدئولوژی و قدرت به‌منظور رسیدن به تجربه خالص و ناب فرد از تجربه رزم در نظر گرفته‌ام (نک: اینترونا، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵). با چنین تحلیلی می‌خواهیم نشان دهیم که رزم ایرانی از سه خصلت زیر برخوردار بوده است: ۱. خصلت پهلوانی برای دفاع مقاومت‌گونه و ضمناً گذشت از خطای دشمن (سربازان) به هنگام تسلیم؛ ۲. مقاومت برای اعتلای ارزش‌های بومی (شامل دین و ایرانیت)؛ ۳. فراتر رفتن از قهرمانی فردی و فداکاری تا سرحد شهادت.

در این میان باید به نکات نشانه‌شناختی که در تصویرپردازی صمد و واسطه‌گری رسانه تلویزیون در پردازش و انتقال پیام ناب آمیخته به حس صمد مشهود است نیز اشاره کرد. بنابراین، باید آگاهی داشت که تحلیل پدیدارشناسانه روایتگری صمد از رزم ایرانی از عنصر واسطه‌گری رسانه و عناصر نشانه‌شناختی همراه با انتقال پیام تصویری تأثیر می‌پذیرد. این موضوع، فراهم آوردن شناختی ناب از صمد را و از روایتگری او از رزم ایرانی را بیشتر از روایتگری بی‌واسطه دچار مشکل می‌کند و این می‌تواند تله‌ای گفتمانی برای این تحلیل پدیدارشناسانه به‌وجود آورد. ما در اینجا از روش خوانش و بازخوانی و بازسازی شبه‌ملودرام روایتگری صمد، که اکنون به شکل یک متن رسانه‌ای آمیخته به ویژگی‌های ملودرامیک است، استفاده می‌کنیم، اما در این بازخوانی

خصلت‌های پدیدارشناختی و روایتگری را از خصلت‌های ملودرامیک جدا می‌کنیم تا توصیف ناب پدیدارشناختی روایتگری صمد از رزم ایرانی امکان‌پذیر شود. باید توجه داشت که خصایص این رزم قابل انطباق با تحرکات چریکی و یا تحرکات نظامی در دوره‌های قبل از انقلاب نیست؛ چرا که خود این نبردها و تحرکات بعدها باید با قواعد رزم ایرانی پالایش می‌شدند. چنین اتفاقی در الحاق نیروهای رزمی مردمی و رسمی به یکدیگر در فرایند جنگ محقق شد.

همچنین باید اشاره کنم که مبنای تحلیل‌های پدیدارشناسانه صمد، یک لوح فشرده تصویری است که از مصاحبه با او از سال ۱۳۶۱ با عنوان «درد هم‌سنگرم» به جای مانده و در مجموعه ۲۱ و به یاد بیست‌ویکمین سالگرد دفاع مقدس تکثیر و توزیع شده است. متن این مصاحبه به‌عنوان یک سند از دفاع ایرانی که ما آن را رزم ایرانی نامیده‌ایم مدّ نظر است. منظور از به‌کار بردن مفهوم رزم ایرانی نیز این است که نشان دهیم این‌گونه از سنت رزم کردن محدودیت تاریخی ندارد و باید از محدودیت‌های تاریخی زدوده شود؛ چرا که آثار آن در سایر دوره‌های تاریخی نیز دیده می‌شود؛ اگرچه، در دوره معاصر عنصر اعتقادی این رزم منحصربه‌فرد است.

نکته آخر اینکه فهم پدیدارشناسانه صمد و به‌خصوص تفسیر پدیدارشناختی آن، زمانی میسر می‌شود که متن، حالات صورت، دال‌های نشانه‌شناختی صور متحرک تلویزیونی او در تباین با بافت گزارش در نظر گرفته شود که همراه با مصاحبه با مردم و تجربه آن‌ها از جنگ است. مصاحبه با مردم در این گزارش، اگرچه در حمایت از دفاع و مقاومت است، به بهترین نحو ممکن تفاوت درک جنگ آن‌ها را با رزمندگان، از جمله صمد، - که آن‌ها نیز در این گزارش تلویزیونی هستند - مشهود است.

از این جهت، من مابینت را بن‌مایه تحلیلی روایتگری صمد قرار داده‌ام. این مابینت را در این واقعیت نیز می‌توان مشاهده کرد که او در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰، یعنی شش ماه بعد از سقوط خرمشهر و یک‌سال قبل از آزادی خرمشهر، این مصاحبه تلویزیونی را ارائه کرده است.

حال که نکات معرفتی، نظری، تاریخی و روش‌شناختی تحلیل را مورد بحث قرار دادیم تحلیل پدیدارشناختی صمد و رزم ایرانی را در ادامه ارائه می‌کنیم.

### تحلیل راز پدیدارشناختی رزم ایرانی، روایتگری صمد

با این توضیحات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اکنون در اینجا می‌توانیم به تحلیل



قطعات روایتگری صمد پردازیم. ذکر این نکته ضروری است که صمد یک پدیده تام اجتماعی - رسانه‌ای است که به هنگام روایتگری، درک شخصی خود را از جنگ به شکلی بی‌نظیر، با تجربه جنگ به‌عنوان یک پدیده فرافردی می‌آمیزد. تجربه شخصی‌اش زمانی به اوج روایتگری می‌رسد که: ۱. از فرایند زخمی شدن و شهادت هم‌زمانش روایت می‌کند (زندگی نامه شهدا و شرح دادن رزم توسط صمد)؛ ۲. موقعیتش را پس از محاصره در میان سربازان عراقی توصیف می‌کند (زندگی نامه خودنوشت صمد). او با احساساتی منحصربه‌فرد که برای وصف درک پدیدارشناختی او از تجربه شخصی‌اش نقش کلیدی دارد، در توصیف قاعده مقاومت در شرایط سخت خوزستان چنین می‌گوید:

من باید از صبح سحر در زیر آفتاب گرم خودم را به مردن می‌زدم و منتظر غروب آفتاب باشم که خورشید غروب کند. گاهی اوقات به خودم می‌زدم که برو و خودت را تسلیم کن، اما باز هم صبر می‌کردم ... آن روز مثل اینکه اصلاً خورشید نمی‌خواست غروب کند اما بالاخره غروب کرد.

تعداد شخصیت‌های تام واقعی و رسانه‌ای نظیر صمد، در طول تاریخ روایتگری رسانه‌ای شاید به اندازه انگلستان دست هم نباشد. برای فهم بهتر از تام بودن پدیده صمد، او را با گزارشگر رادیویی، هرب موریسون<sup>۱</sup> (۵) مقایسه می‌کنم که در ششم ماه می سال ۱۹۳۷ میلادی شاهد آتش گرفتن کشتی هوایی آلمانی در نیوجرسی آمریکا بود و از عمق وجود تجربه شخصی‌اش را از فاجعه گزارش می‌کرد. این گزارش بعدها مستوجب دریافت جوایزی نیز در محافل رسانه‌ای شد. تفاوت روایتگری صمد با این گزارش همین خصلت تامیت صمد است؛ چرا که صمد فقط به‌عنوان شاهد و ناظر حوادث جنگ را گزارش نمی‌کرد، بلکه او حوادث جنگ را با درک ناب پدیدارشناختی‌اش نه تنها نقل، بلکه در بسیاری از مواقع بازسازی احساسی می‌کرد تا چیزی از نقل و روایت از فرایند گزارش حذف نشود. او با درک پدیدارشناختی‌اش نشان می‌دهد که پدیده رزم ایرانی و حوادث آن، آن‌قدر بزرگ و عمیق است که تنها با حرکات دست و چهره و استفاده از کلام نمی‌توان آن‌ها را روایت کرد. او به‌روشنی نشان می‌دهد که بین حقیقت حادثه و آنچه او می‌تواند نقل کند هنوز هم فاصله زیادی وجود دارد. به همین دلیل گاهی در فکر فرومی‌رود و کلافه است که از چه ابزار دیگری باید استفاده کند تا به حقیقت نزدیک شود و آن را روایت کند و در این موقعیت‌هاست که خصلت‌های شبه‌ملودرامیک گزارشگری را در خود تقویت می‌کند. به

1. Herb Morrison

همین دلیل صمد در سال ۱۳۶۱ یک روایتگری پدیدارشناسانه را انجام می‌داد که خود نیز از خصلت پدیدارشناختی روایتگری خویش آگاه نبود و از این رو، روایتگری صمد ارزش تحلیل پدیدارشناسانه دارد؛ وگرنه در سطح تولید یک گفتمان در محور دال مرکزی دفاع از میهن و دین، انسداد معناشناختی می‌یافت و به سوژه‌ای برای تحلیل زبان‌شناختی جنگ و یا تحلیل گفتمان و نشانه‌شناختی جنگ مبدل می‌شد، اما صمد و روایتگری او، ضمن دارا بودن همه این ویژگی‌ها، یک پدیده تام است که روایتگری او از رزم ایرانی باید مورد تحلیل پدیدارشناسی قرار گیرد. صمد، بعد از شرح شهادت دو هم‌سنگر و زخمی شدن یکی دیگر از هم‌زمانش که روده‌هایش را در دست گرفته و با موتور برای درمان از صحنه رزم دور می‌شود چنین می‌گوید:

من نشسته بودم و فکر می‌کردم ... جنگ تموم می‌شه و بچه‌های خرمشهر برمی‌گردند ... مدرسه‌ها باز می‌شه آیا آن بچه‌ها خواهند فهمید که چه شهادتی در اینجا خون خودشان را دادند؟ ... بارون میاد و این خون را می‌شورد ... و بچه‌ها پاشون را روی این خون می‌گذارند ... آیا خواهند فهمید که چه بچه‌هایی برای این بچه‌های دبستانی خون خودشان را جلوی دبستان‌ها به خاطر آن‌ها دادند؟ ... آیا خواهند فهمید که در آخرین لحظه قلبشان برای تک‌تک این بچه‌ها می‌زد؟  
از صدای ناله زخمی‌ها موهای تنم سیخ‌سیخ می‌شد ... آره ... این بچه‌ها با خون خودشون نهال آزادی را آبیاری کردند ... این‌ها برای خدا ... برای دین ... شهید شدند ... (۶).

در حین این روایتگری او از آه و افسوس استفاده مکرر می‌کند. بعد از تجربه شهادت سعید یاسین (جوان کم‌سن خرمشهری که از آوارگی در اصفهان به جبهه رفته بود و صمد از قول سعید، او را کپرنشین توصیف می‌کند) از خودش می‌پرسد آیا ما شهید می‌شویم و مجدداً افرادی که از طبقه پایین نیستند بر ما حاکم می‌شوند. بعد خودش جواب می‌دهد که نه ایران مال ماست. او به آمریکا و نقش آمریکا در راه‌اندازی جنگ اشاره می‌کند و به نقش مقاومت که دال مرکزی گفتمان رزم اوست و آن را عنصری همگانی و متعلق به همه ایرانیان می‌داند، و مرتب به جلوه‌هایی از عناصر پهلوانی و جوانمردی ایرانی اشاره می‌کند.

چنین رفتاری از روایتگری را در شرح مقاومت پیرمرد خرمشهری، به‌نام آقای فرخی، که با حرارت از دفاع از میهن در روزهای سقوط خرمشهر سخن می‌گوید و یا از هم‌رزمش به‌نام رضا، که در آرزوی دفاع از میهن شهید شد، و نیز در روایت بی‌نظیر او درباره ترکیب رزم و دفاع در حومه آبادان می‌توان مشاهده کرد. شرح روزهای

مقاومت در کوی ذوالفقاری آبادان و حومه بهمنشیر نیز از شاهدان دفاع از میهن در آیین رزم ایرانی است که صمد در جریان مقاومت در خرمشهر و آبادان به آن‌ها اشاره می‌کند. بعدها که با صمد مجدداً در دوران میان‌سال مصاحبه شد نتوانست چنین درک پدیدارشناسانه‌ای را انعکاس دهد. این موضوع بیانگر این است که درک ناب و تجربه شخصی باید در زمان تجربه جنگ ترکیب شوند تا شخصیت تام پدیدارشناختی شکل بگیرد و بتواند همان روایتگری را منعکس کند. این امر همچنین نشان می‌دهد که چرا تحلیل صمد برای محافل دانشگاهی، به‌خصوص در رشته‌هایی همچون ارتباطات، از اهمیت موضوعی برخوردار است.

روایتگری صمد ابتدا با معرفی خودش که بچه ارومیه است در لابه‌لای روایت نوستالژیک حسرت از دست دادن یاران شروع می‌شود، ولی به‌سرعت وارد معرفی قطعات متعدد دیگری می‌شود که من این قطعات را به ۱۳ قسمت تقسیم کرده‌ام که همراه با نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم صمد به شرح زیر ارائه می‌شوند:

#### ۱. دین‌گرایی رزم

نقل از صمد:

- از صدای ناله زخمی‌ها موهای تنم سیخ‌سیخ می‌شد ... آره ... این بچه‌ها با خون خودشون نهال آزادی را آبیاری کردند .. این‌ها برای خدا ... برای دین ... شهید شدند.  
- این بچه‌ها با تعهد به خدا و به ملت تا آخرین قطره خونشان جنگیدند.  
- این زخمی‌ها که ملامال از ایثار و ایمان بودند با تعهد به ملت ... به خدا ... به ابدیت پیوستند.

#### ۲. موحدگرایی آیین دفاع و رزم (نقل قول پیشین):

- این‌ها برای خدا ... برای دین ... شهید شدند (در سراسر این گزارش تلویزیونی صمد این نکته را تکرار می‌کند).  
- این بچه‌ها با تعهد به خدا ... تا آخرین قطره خونشان جنگیدند.

#### ۳. ایرانیگری و ویژگی‌های آن و ارزش میهن:

- صبح بود. رفتم صبحانه بگیرم، دیدم جنازه یک بسیجی جلوی مسجد افتاده بود... دو تا تکاور داخل مسجد بودند و زخمی شده بودن ... دیدم یک پیرمردی داد می‌زد که پل (پل معروف خرمشهر) را گرفتند.

حسرت صمد از سقوط خرمشهر که در چهارم آبان ۱۳۵۹ اتفاق افتاد در نوع خود بی‌نظیر است.

- گفتند که دشمن رسیده به ذوالفقاری (آبادان) ... تا این را شنیدم انگار دنیا به



سرم خراب شد ... اون‌ها هدف اصلی‌شان آبادان بود ... آگه آبادان سقوط می‌کرد  
این یعنی پیروزی صدام ... یعنی پایمال شدن خون شهیدانمان ... یعنی در اسارت  
قرار گرفتن خاک عزیزمان.

صمد با حرارت، نجات دادن بخشی از خاک وطن را این چنین تعریف می‌کند:  
سه روز در کوی ذوالفقاری جنگیدیم تا دشمن سه کیلومتر رفت عقب .. و از  
بهم‌شیر عقب رفت.

- پیرمرد حموچی به من گفت چطور می‌شود من خرمشهر عزیز را با این خواری  
ترک کنم. جیگرم سوخت با این کلمه.

۴. بر شمردن ویژگی‌های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی رزمندگان (اشاره به  
قشرهای فقیر و دیگران) برای تعیین محدوده‌های لایه‌های رزمنده. این خصلت با آنچه  
در زمان وقوع انقلاب رخ داد همخوانی دارد؛ چرا که نوع رزم و قشرهای درگیر بیشتر  
به طبقات پایین جامعه نسبت داده می‌شد. این خصلت از ویژگی‌های رزم ایرانی، به  
سبب ویژگی‌های انقلاب، مورد تأکید قرار می‌گرفت.

شرح مختصات رزمندگان از قول صمد:

- پیرمردی که از طبقات پایین بود... منزل زن را که با مشقت زندگی‌اش را تأمین  
کرده بود مزدوران با خمپاره زده بودند.

نقل نامه رضا - که شهید شد - به پدر و مادرش:

- من را بخشیده‌اید ای پدر و مادر رنج کشیده‌ام؟

- می‌دانید که این رزمندگان از شرف و انسانیت مردم دفاع می‌کنند.

- این وطن مال ماست ... مال کپرنشینان ... ما می‌جنگیم.

۵. شکوه و شکایت از نارساییهای ابزار دفاع. این ویژگی نیز مربوط به آثار  
ناهماهنگیهای اوایل دوران دفاع بود.

- می‌دانند که این رزمندگان از شرف و انسانیت مردم دفاع می‌کنند.

- هی گفتند که یک تیپ در راه است، اما نیامد و آرزوی آن در دل ما ماند.

- من خشمگین نشسته بودم به پل خرمشهر نگاه می‌کردم و می‌گفتم کی کمک می‌آید؟

۶. حسرت نوستالژیک و غم از دست رفتن هفده تن از یاران، عزیزان و هم‌رزمانش:

- یک شب داشتیم در خیابان‌های خرمشهر می‌رفتیم، پای من به یک چیز نرمی

خورد ... (حسرت صمد) بله، این یک جنازه بود ... جنازه یک انسان.

- یک دفعه گفتند پل را گرفتند ... خدا بیامرزد ابراهیم علامه (رفیقم بود) در

خیابان آتیش نشانی شهید شد ... با شهادتش آتیشی به پا شد که امیدوارم هرگز

خاموش نشود.

۷. شهادت و ارزش ایرانی، دینی و اخلاقی - تاریخی آن:  
- من نمی‌توانستم جنازه ببینم ... لباس‌های پاره‌پاره بجه‌اش را دیدم ... این بچه که خونه‌شان خراب شده بود، حالا امکان درس و مشق نداشت اما او حالا اسلحه به دست می‌گیرد و این خیلی درس بهتری خواهد بود و برای مزدوران خیلی بدتر می‌شود.  
- اون‌ها از شرفشان دفاع می‌کردند.  
- ۱۹ آذر، سعید بالازاده همشهری من بود، بچه تبریز، گفت اگر قراره امشب کسی قربانی بشه من دوست دارم اولینش باشم ... همین‌طور هم شد.
۸. مقایسه اخلاقی رزم ایرانی با بی‌اخلاقی نیروهای عراقی:  
- خیلی رضا را شکنجه‌اش کرده بودند.  
- از بس آریبی جی زده بود از گوش‌هایش خون می‌آمد باین حال به ما می‌گفت برید جلو.  
- مقاومت و حماسه در ۴۰ روز.  
- یادم نمی‌رود که چه بچه‌هایی از دست رفتند تا نهال آزادی را کاشتند.  
- یک وانت اومد که زخمی‌ها را بدهد که با لنج ببرند اون‌طرف رودخونه ... دشمن زد و لنج زخمی‌ها را منهدم کرد.  
نقل اخلاق مبارزه و مقاومت:  
- دو روز بی‌آب و گرسنه بودم ... بچه‌ها را دیدم ... اون‌ها بسیجی بودند ... به من آب و نون دادند.  
- اگر یک قطره خون هم در بدنمان باشد به شما باج نخواهیم داد.
۹. شکوه و شکایت از سرنوشت رزم:  
- بالاخره جنگ تموم میشه ... صدام هم میره ... آمریکا هم کاری نمی‌تونه کنه ... خرمشهر بالاخره آزاد میشه.  
- گفته می‌شد که کمک می‌آید... هیچ موقع یادم نمی‌رود که چه بچه‌هایی از دست رفتند تا نهال آزادی را کاشتند.  
- خرمشهر تبدیل شد به خونین‌شهر.  
- سرانجام آن روز ننگین، چهارم آبان (روز سقوط خرمشهر در آبان ۱۳۵۹) فرارسید.
۱۰. آشکارسازی اندازه مقاومت که مبتنی است بر ادامه رزم تا شکست و هزیمت عراق و رسوایی آمریکا و هم‌پیمانانش:  
- به هر خونه‌ای که می‌رفتند گل‌های پرپر این انقلاب همه جا افتاده بودند ... خونه‌ها پر از زخمی و کشته بود ... خرمشهر داشت سکوت روزهای آخرش را تجربه می‌کرد... مقاومت و حماسه چهل روز.

- به خودم گفتم تسلیم بشم ... اما گفتم تو که همیشه می‌گفتی تسلیم ننگنه ... تصمیم گرفتم خودم را تسلیم نکنم ... اما تمام روز زیر آفتاب داغ بودم و آرزو می‌کردم که زودتر خورشید غروب کنه.
۱۱. تکرار این نکته که ما آورنده‌ی ایده‌ی جدیدی برای زندگی بهتر هستیم:  
- یادم نمی‌رود که چه بچه‌هایی از دست رفتند تا نهال آزادی را کاشتند.  
- ایران دیگه مال ماست.
۱۲. پهلوانی بودن رزم:  
- حمله‌ی ناجوانمردانه به ایران ... تلویزیون اعلام کرد که منقضی‌های ۵۶ فراخوانده شدند و حمله‌ی ناجوانمردانه باعث شد تا من خودم را به شبستر معرفی کرده و برم جبهه.  
- می‌روم جنگ تا خونم را تصفیه کنم.  
- منطقه‌ای که ما بودیم می‌کوبید ... خمپاره خورده بود به کپر یک کپرنشین.  
- دو تا خواهر را دیدم که دو تا زخمی را دارند حمل می‌کنند و از خودم پرسیدم این خواهران چرا نمی‌روند پشت جبهه.  
- پیرمرد آن‌قدر در جنگ فعالیت کرده بود که دیگه داشت از حال می‌رفت ... گفتند باید بیریدش بیمارستان.  
- بیست دی علی منوچهری گفت اگر امشب قراره کسی روی مین بره من باید برم.  
- هرچه داشتیم با هم قسمت می‌کردیم، از جمله دارایی ناچیزی که خودم داشتم و دادم به پیرمرد مجروح ... تا برود بیمارستان.
۱۳. امید به آزادی و آبادی خرمشهر و سرزمین‌های اشغال شده:  
- بالاخره خرمشهر آزاد خواهد شد و ما صدام را بیرون خواهیم کرد.  
- این زخمی‌ها مالا مال از ایثار و ایمان بودند ... به ملت ... به ابدیت پیوستند ... اما با خون خودشان به ما نوید آزادی دادند.  
- پیرمرد حمومچی به من گفت چطور می‌شود من خرمشهر عزیز را با این خواری ترک کنم ... جیگرم سوخت با این کلمه.  
- ایران می‌ماند ... ایران مال ماست ... صدام باید برود ... آمریکا در خلیج فارس چی می‌خواهد ... تا ما زنده هستیم ... اگر یک قطره خون هم در بدنمان باشد به شما باج نخواهیم داد.

موارد ۱، ۲ و ۷ خصلت توحیدی، موارد ۳، ۴، ۹، ۱۰ و ۱۳ خصلت دفاع از سرزمین و متعلقات آن، موارد ۵، ۶ و ۱۲ خصلت پهلوانی و موارد ۸، ۱۱ و ۱۲ خصلت تمدنی رزم ایرانی را در روایتگری صمد متبلور می‌کنند. البته برخی از این موارد خصلت‌های

مشترک به حساب می‌آیند، ولی برای سهولت فهم آن‌ها را جداگانه مطرح کردیم. درعین حال، این نکته قابل ذکر است که این ۱۳ مورد باید با هم موجود باشند تا بتوان قضاوت کرد که با پدیده رزم ایرانی و یا روایت آن مواجه هستیم.

عناصری که صمد در روایتگری خود به کار می‌برد، از حرکات دست و چهره گرفته تا حسرت از دست دادن یاران و آه کشیدن‌های مکرر، همگی در لحظات روایت نحوه شهادت یاران، به حداکثر خصلت تجربه ناب پدیدارشناختی نزدیک می‌شوند.

جالب توجه آنکه برخی از رزمندگان، به خصوص مجروحان شیمیایی، بیشترین حس همدردی را با روایت‌های صمد دارند؛ چرا که تجربه‌هایی که صمد نقل می‌کند (اگر چه مجروحان شیمیایی بعدها به خیل مجروحان جنگ پیوستند و نه در زمان روایت صمد) به‌طور ناب توسط این مجروحین تجربه شده است.

روایت پدیدارشناختی صمد درعین حال فاقد خصلت‌های خشونت‌گرایانه است؛ چرا که تمرکز اساسی این روایت بر دفاع و مقاومت پهلوانانه و فداکاری تا مرز شهادت استوار است و نسبت به عناصری نظیر سلطه‌طلبی و توسعه‌طلبی و قهرمان شدن فردی بی‌اعتناست.

نقل شده است که زمانی که جنگ شهرها در دهه ۱۳۶۰ اوج گرفت و باوجود آنکه حمله به بصره در دسترس بود، فرماندهان ایرانی از گلوله‌های منور به‌جای بمباران و تنها به‌مثابه نشانه‌ای از توانایی پاسخگویی ایرانیان استفاده کردند. این اخلاق پهلوانی در فلسفه نوع‌دوستی و توحیدی ایرانیان - که قرن‌ها وجود داشته است - در این رزم هشت‌ساله فرصتی دوباره یافت تا خود را بازبنماید.

نکته دیگر آنکه از سیزده خصلتی که صمد در روایتگری خود برمی‌شمارد، سه مورد، یعنی موحد بودن آیین رزم کردن، ایرانیگری و نیز جوانمردی و آیین پهلوانی، ویژگی‌های محوری این روایتگری‌اند و سایر خصایص در ارتباطشان با این سه خصلت نام برده می‌شوند و معنا پیدا می‌کنند.

### نتیجه‌گیری

آنچه به آن‌ها در اینجا پاسخ دادیم این پرسش‌ها بود که آیا رزم ایرانی از خصلت‌های ویژه ایرانی برخوردار است و توسط شخصیت‌ها و هویت‌های ایرانی انعکاس می‌یابد؟ آیا خصلت‌های رزم ایرانی ریشه در فلسفه زندگی و فلسفه اعتقادی مردم و تاریخ ایران داشته است؟ برای شناخت استمرار این ویژگی‌ها در تاریخ معاصر ایران از چه روشی

باید استفاده کرد؟ مقاله نشان داد که باید در جست‌وجوی یک شخصیت تام برآمد که هم خصلت موحد بودن را دارا باشد و هم خصلت ایرانی بودن (حماسی و پهلوانی) را، و هم بتواند عملاً تجربه جنگ را روایتگری پدیدارشناسانه کند. باآنکه همه رزمندگان و مردم این دو یا سه و یا چند خصلت را دارند، اما برای شناخت رزم ایرانی باید تجربه جنگ و قدرت روایتگری را نیز در این شخصیت می‌یافتیم. بعد از جست‌وجوهای فراوان به این نتیجه رسیدم که چنین شخصیتی که همه چهار خصلت (پهلوانی، وحدت‌گرایی، دفاع از وطن و جهت‌گیری تمدنی) را دارا باشد کسی نیست جز صمد شفیعی، رزمنده تبریزی. گزارش‌های او را چند بار مشاهده کردم و سپس به تحلیل و توصیف پدیدارشناختی روایتگری او پرداختم و متوجه شدم که صمد یک شخصیت ایرانی را بازنمایی می‌کند که خصلت‌های رزم ایرانی را در روایتگری بی‌مثالش آشکار می‌کند. از این جهت باید به پرسش‌های بالا این‌طور پاسخ داد که: ۱. رزم ایرانی ویژه سرزمین و فلات ایران و احتمالاً فرهنگ‌های مشابه است و از خصایص هویتی ایرانیان است؛ ۲. رزم ایرانی از فلسفه نور و النور ریشه می‌گیرد و در آن ارزش قهرمانی به فدا شدن برای دیگران و میهن بستگی دارد. همان‌گونه که نادابو (۲۰۰۱) نشان می‌دهد، این فلسفه ریشه هزاران‌ساله دارد، اما ادعای مقاله این است که این فلسفه در دوره معاصر پالایش شده است و به‌مثابه قوه محرک فرد ایرانی در هنگام رزم عمل می‌کند؛ ۳. خصلت‌های رزم ایرانی را شخصیت‌هایی می‌توانند به شکل پدیدارشناسی ناب، روایت کنند که قابلیت مبدل شدن به یک عنصر پدیدارشناختی را دارا باشند و ادعای مقاله این است که یکی از این عناصر صمد شفیعی بوده است. خصلت‌های روایتگری صمد را نیز اگرچه به سیزده مورد تقسیم کردیم - که در متن مقاله آمده است - همه این سیزده مورد نیز بازگوکننده و بازنماینده خصلت‌های چهارگانه (پهلوانی، وحدت‌گرایی، دفاع از وطن و جهت‌گیری تمدنی) است.

نکته دیگری که شاید اشاره به آن در تقویت رزم ایرانی مؤثر باشد این است که در فداکاری آرش کمانگیر تا قهرمانان ایرانی جنگ عراق علیه ایران، یک عنصر بارز وجود دارد که حس نوستالژیک آسیب‌شناختی برای رزم ایرانی به‌وجود می‌آورد و آن کم بهره بردن از قهرمانان زنده است؛ به همین دلیل، اسطوره‌ها در تاریخ ایران همواره با مرگ قهرمانان خاتمه می‌یابند تا ماندگاری قهرمانان را در تاریخ تضمین کنند. اما فقدان قهرمانان زنده حسی نوستالژیک را به جامعه ایران تحمیل می‌کند که آثار مسئله‌محوری را همین سنت جامعه‌شناختی ایرانی، برای جامعه ایرانی در پی داشته و دارد.



جامعه معاصر ایران نیاز دارد تا با اصلاحاتی در این زمینه بتواند زمینه‌های اتحاد اجتماعی و تقویت سرمایه اجتماعی - تاریخی را برای حرکت تمدنی ایران فراهم آورد. از جمله یافته‌های نظری و روش‌شناختی این مطالعه نیز تأکید بر ماهیت پدیده‌هایی است که در ایران معاصر با رویکردهای کیفی و نه کمی، قابل شناسایی است. اگر این مطالعه با روش پیمایش انجام می‌شد نکاتی که ما در اینجا از خصلت‌های پدیدارشناختی رزم ایرانی معرفی کردیم پنهان می‌ماند. نکته دیگر به تعامل روش قیاس و استقرا در شیوه استدلال مربوط است. مقاله نشان داد که می‌توان از روش قیاس به این‌گونه مطالعات پرداخت، اما ماهیت کیفی برخی از پدیده‌ها، از جمله تجربه در جنگ، نیاز به آن دارد تا داده‌ها پس از جمع‌آوری بازخوانی مجدد شوند تا معانی جدیدی از آن‌ها استخراج شود.

## یادداشت‌ها

- ۱- منظور از شبه‌ملودرام آن است که متن این مصاحبه، توانایی کاربست عناصر موسیقایی و روایتگری شبه‌نمایشی برای تأثیرگذاری بیشتر داراست، اما خصلت پدیدارشناختی آن در اینجا نشان داده می‌شود و مشخص می‌شود که این متن، خود قدرت بازنمایی را بدون چنین کاربستی داراست.
- ۲- بنگرید به برخی از مختصات هویتی ایرانیان که رجایی (۱۳۸۵) نیز آن‌ها را مورد تحلیل قرار داده است.
- ۳- وبر (۱۹۶۸)، پاتریمونیا لیزم را حاکمیتی قلمداد می‌کند که مبتنی است بر خانواده و یا خانوار حاکم. در این تعریف، اقتدار حاکم، شخصی و خانوادگی است و آنچه در خانواده می‌گذرد مینا و مدل مدیریت سیاسی است و پدرسالاری در مرکز پاتریمونیا لیزم قرار دارد. کوییمپو (۲۰۰۷)، پاتریمونیا لیزم را حکومتی می‌داند که در آن، حاکم تفاوتی میان میراث فردی و عمومی قائل نیست و همه آن‌ها را از آن خود تلقی می‌کند. آدامز (۲۰۰۷) که آرای خود را از وبر گرفته است، پاتریمونیا لیزم را حکومتی می‌داند که نقطه مقابل بوروکراسی نوع ایده‌آل وبر است. در این مدل ریش‌سفیدی و سنت مقدس مبنای گردش سیاسی است و ماهیت قدرت بر اساس بصیرت و صلاح‌دید حاکم تعیین می‌شود.
- ۴- زرین‌کوب (۱۳۶۴: ۱۱۳) تاریخ به قدرت رسیدن کورش هخامنشی و بنیان‌گذاری امپراتوری قدرتمند هخامنشی را بین سال‌های ۵۳۹ و ۵۵۹ قبل از میلاد مسیح می‌داند.
- ۵- گزارش رادیویی او در این تارنما موجود است:  
<http://www.oldbeacon.com/beacon/airships/fire.htm>
- ۶- این نقل قول‌ها از یک لوح فشرده به نام ۲۱ آورده شده که ممکن است با متن اصلی تطبیق نکند؛ چرا که تا حدودی روان‌تر شده است، اما مضامین به شکلی دست‌نخورده نقل شده‌اند.

## پیوست

تصویر شماره ۲: تصویر دوم از صمد به هنگام شرح حوادث خرمشهر در اوایل دهه ۱۳۶۰



## منابع

- ابراهیمی، عبدالحسین (۱۳۸۷): *میزگرد تلویزیونی*، شبکه چهار، سوم مهرماه.
- بیگی حبیب‌آبادی، پرویز (۱۳۸۳): *مصاحبه دبیر همایش شعر دفاع مقدس*، اهواز: *خبرگزاری ایرنا*، قابل دسترسی در:
- [http://www.iranpoetry.com/archives/2005\\_01.php](http://www.iranpoetry.com/archives/2005_01.php)
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۷): *مباحث فرهنگی درباره فردوسی*، شبکه چهار، یازدهم مهرماه، ساعت ۱۶.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۶): *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۱، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵): *مشکل هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*، تهران: نشر نی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴): *تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- سرخوش کرتیس، وستا (۱۳۸۶): *اسطوره‌های ایرانی*، ترجمه عباس مخبر، ج ۶، تهران: نشر مرکز.
- میلز، سارا (۱۳۸۲): *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.
- نفیسی، احمد (۱۳۷۹): *گزیده‌هایی از شاهنامه فردوسی*، ج ۳-۱، ج ۳، تهران: انتشارات تهران.
- Adams, Julia (2007); *The Rule of the Father: Patriarchy and Patrimonialism in Early Modern Europe*, Working paper, Russell Sage Foundation, Accessed 31 December, 2008; Available in:
- <<http://www.russellsage.org/publications/workingpapers/The%20Rule%20of%20the%20Father/document>>
- Barthes, Roland (1977); "Change the object itself; mythology today", In: *Image-Music-Text* (Stephen Heath, transl.); Glasgow: William and Collins and Sons: 32-51.
- Bauman, Zygmunt (1992); *Intimations of Postmodernity*, New York: Routledge.
- Herzfeld, E. (1947); *Zoroaster and His World*, 2 vols, Princeton: Princeton University Press.
- Introna, Lucas D. (2005); "Phenomenological approaches to information technology and ethics", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, (Spring 2005 Edition), Edward N. Zalta (ed.).
- Available in: <<http://plato.stanford.edu/archives/spr2005/entries/ethics-it-phenomenology/>>.
- Introna, L.D. and F.M. Ilharco (2003); "The ontological screening of contemporary life: A phenomenological analysis of screens", *European Journal of Information Systems*, 13/3: 221-234.
- Martindale, Don (1982); *The Nature and Types of Sociological Theory*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Nadabo Abdullahi, Yusuf (2001); *Who was Zulqarnain?*, Kaduna: Millenium Printing and Publishing Co. Ltd, Nigeria.
- Quimpo, Nathan Gilbert (2007); "Trapo parties and corruption", in: *KASAMA*, Vol. 21, No. 1, January-February-March 2007; Accessed on December 31, 2008; Available in: <<http://cpcbrisbane.org/Kasama/2007/V21n1/TrapoPartiesAndCorruption.htm>>.
- Weber, Max (1968); *Economy and Society*, 2 vols; Berkeley/Los Angeles: University of California Press.
- Zaehner R. C. (1961); *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism*, New York: G. P. Putnam's Sons.